

کرامی در بیان این که در پیری بدانی این سخن را
 و من لم يعرف المعنی قال کرامی منسوب الی کرام
 خلاصه الحکایة ان العمة بفضيلة المرثفة دون
 شرف سبه واصله کما قیل **قطع** نسبت
 نسبت مردم به کسی را بنفس خود شرفست
 شرف در جوهر خویش است نه که بای کوی از حدت
حکایت در تصانیف کما آورده اند که در
 قدما تحقیق فی بیانہ عند قول المصن من انکشت
 در سوراخ کزوم و من لم يعرفه بینه بنک بوجه و
 بنا بوجه آخر و اولاده معبوده نسبت ای لا یولد
 من بطن امه علی الوجه المعتاد و چنانکه دیگر حیوانات
 را کما ابا و اولاده معبوده بلکه اخشی جمع حشا
 و هو القاب و من لم يعرف تحقیق الحقیق قال
 فی حشما و الصاح الحشا ما احتظت ای تکثرت
 علمه الضلوع و الجمع احشاء و یقال حشا الوسا
 لما تختمها من الوبر و غیره مادورا اما او در صیغه
 الجمع فی قوله بخورند و قد ذکر لفظ کزوم بالافراد
 لان المراد به هو الجنس و شکست را بزند و
 بدون آینه و اولادتها هم هذا الوجه و راه صحیح کزوم
 و ان پوستها که در خانه کزوم بنیند اثر است
 ای بقیه جلود الامهات باری ای من کما تر غیر من
 این نکته را خدمت بزرگی می گفتیم گفت دل من
 ای قلبی بصدق این حدیث و کلام کوا ای ای
 شهادت می دهد و جز چنین تشاید بود با هر کسی
 و چون که بکین غیری او بقیه بر من و من لم يعرف
 المعنی قال یعنی بغیر این نکته که می گوی حل نتوان
 کرد این قصه را که در حالت خردی با لیا المصدق

و من لم يعرف

و من لم يعرف

و من لم يعرف

و من لم يعرف

باباد

باباد و در چنین معامله کرده اند ای اسما و ایها
 ذکر قول پدر راست طراد لاجرم در پیری چنین مقبول
 آید و محبوب کلام استرازی ای عزیز مقبولین عند
 الناس فالخصة من القصة ان الولد الذي لا یعظم
 ابوی فی صفه لا یصیر مقبول الا نام فی کبره **قصه**
 سیری را پدر و وصیت کرد قائلا کای جو انمرد یادگیر
 احفظ این بند الاشارة الی البیت الی فی هر که با اصل
 خود وفا نکند و لا یعمل الخیر فی حق اصله بشود و در
 روی و دو و تمند کلاها و صفات ترکیبها **لطیفه**
 کزوم را گفتند که من تمامه الحکایة چرا بزمستان
 ای فی الشتاء بیرون می ای گفت تا بستان
 ای فی الصيف چه نشست تا بزمستان بزنیام
حکایت فقیر درویشی ای زوجه در حال فقر
 حامله من الحبل نفع الماء بود مدت حمل برآمد و قرب
 وقت الولادة در رویش را در همه محروم زنده
 نیامد بود و کان شدید الاشتیا فی الی الولد گفت
 اگر خدای عزوجل مرا سیری دهد جز این خرقه که پوشیده
 ام ای خدایا سی بنام هر چه ملک نیست اینار بیدل
 درویشان کنم شکرا اتفاقا ز نش پیری آورد
 ای ولدت اینا ظاهر مرا مه شاد ما فی کرد و سفیع
 باران ای الفقراء الذين كانوا من اصحابه بموجب
 شرط ای بحسب عهد بنهاد و اطعمهم سبل ز چند
 سال از سفر شام باز آمد بحاله ان درویش کز
 کزوم ای مررت بحلته و ان کیفیت حالش بودیم
 کما هو المعتاد بین الاحبة گفتند بزندان سخن خوش
 ای محسنایه الوالی گفتیم سب چیست گفتند
 بیشتر محروم بوده است و طریقه کرده قدر معین

تاریخ این کتاب
تقریباً سنه
۱۰۰۰